

مسئله‌ی زمان عبارت است از زایش  
 زمان به مثابه رخدادی که در آن چیزی  
 نو خلق می‌شود، رخدادی مقدم بر  
 همه‌ی ذهنیت‌ها که خود سوژه هم در  
 آن خلق می‌شود

اولین و دومین  
 ترکیب زمان  
 از نظر دولوز،  
 مسئله‌ی زمان این  
 نیست که آیا شامل  
 «مجموعه‌های الف» یا  
 «مجموعه‌های ب» است.  
 حال و گذشته هر یک

تنظیم و محتوای آنها را تفکیک می‌کنند، زمان ریشه در  
 ذهنیت دارد. دولوز ریشه داشتن زمان، چه در شکل استعلایی و  
 چه در شکل درونی‌اش، در ذهنیت را رد می‌کند. اونی‌پذیرد  
 که زمینه‌ی استعلایی ساخت و صورت سوژه را دارد، اما تأیید  
 می‌کند که هر نوع تجربه‌گرایی باید چیزی را پیشنهاد کند که  
 کارکرد زمینه‌ی استعلایی در ترکیب را داشته باشد، چیزی هم  
 خنثی و هم زایا. دولوز در تجربه‌گرایی خود این پرسش را مطرح  
 می‌کند که چه طور می‌توان امور انتزاعی، از جمله همه‌ی  
 کلیت‌ها و یکپارچی‌ها را با حالات چیزهایی توضیح داد

که همواره کثیر و متنوع‌اند. این تجربه‌گرایی در جستجوی یافتن شرایط به  
 وجود آمدن چیزی نوست.<sup>۳</sup> بنابراین در توضیح ساخت زمان نهایتاً نه می‌تواند  
 به یکپارچگی فاعل شناسایی متوسل شود، نه به محدودیت‌ها، و نه به نظمی  
 که فاعل شناسایی تحمیل می‌کند. در عوض مسئله‌ی زمان عبارت است از  
 زایش زمان به مثابه رخدادی که در آن چیزی نو خلق می‌شود، رخدادی مقدم  
 بر همه‌ی ذهنیت‌ها که خود سوژه هم در آن خلق می‌شود.

اولین ترکیب زمان با پیوند دادن لحظات متوالی گذشته و آینده زمان حال  
 زنده را می‌سازد. زمان رانمی‌توان فقط در قالب توالی لحظات ساخت. اگر

شامل روابط ب هستند، اما هیچ یک به تنهایی نه از مجموعه‌های الف  
 تشکیل شده‌اند و نه از مجموعه‌های ب. گرچه دولوز از گذشته و حال و آینده  
 می‌نویسد، برای او این اصطلاحات پیش از هر چیز اشاره به ترکیبات دارند، نه  
 به لحظات یا حتی نام لحظات. هوسرل کارکرد استعلایی ترکیبات منفعل را  
 قبول داشت، اما جریان زمان را دارای بنیانی آگاهانه می‌دانست. از نظر  
 هوسرل، ترکیبات منفعل متشکل انداز تشخیص و تمییز ترکیبات؛ این ترکیبات  
 خنثی هستند،<sup>۴</sup> اما حد زایایی آنها هم ناشناخته است. از آنجاکه آگاهی مطلق  
 به واسطه‌ی ترکیباتی جریان زمان مورد تجربه را می‌سازد که مراحل زمان را

# زمان - شدن (Time - Becoming)

فیلیپ تورتزکی

ترجمه‌ی امید نیک فرجام



T I M E

Time  
Philip Turetzky  
London & newyourk, Routledge

استمرار، ساختن است.

پل والرئ

Philip Turetzky

افتاده می‌رسد که عناصر مضمونی پیونددهنده‌ی چند متفکر مختلف را ترسیم می‌کنند، متفکرانی که هر یک موضوع‌هایی جدا و دور از معاصران

خود در حوزه فلسفه را توضیح می‌دهند و در عین حال رویه‌هایی را دنبال می‌کنند که از یک متفکر تک افتاده به دیگری می‌رسد. **دولوز** تا اندازه‌ای به واسطه‌ی رویکرد خود به مسائل استعلایی مرتبط به زمان به این نسب‌شناسی می‌رسد و آن را تثبیت می‌کند. از این منظر، **دولوز** بینش‌هایی از این سنت تک افتاده را بسط می‌دهد، و نقش استعلایی زمان را با نوعی تجربه‌گرایی عوض می‌کند که مفهوم زمینه‌ی استعلایی را از این مفهوم در **کانت** یا پدیدارشناسی جدا می‌کند. این جدایی بیانگر چند رابطه‌ی پیچیده میان تفسیر زمان در سه سنت قرن بیستمی خواهد بود.

اشاره:

کتاب **زمان** از زمره کتاب‌های فلسفی است که روش‌مندانه از آغاز تفکر فلسفی در یونان باستان تا روزگار کنونی را در سنت تاریخ فلسفه در غرب بررسی کرده است. به جهت اهمیت آرای ژیل دولوز و کم آشنایی فارسی زبانان با آثار رومی، ترجمه‌ی بخشی از کتاب **زمان** را که به **دولوز** اختصاص دارد، آماده کرده‌ایم.

مقدمه:

ژیل **دولوز** (۱۹۲۵-۱۹۹۵) اخیراً مضامینی از رویکرد برگسون به زمان را پالوده کرده و بسط داده است. گرچه غالباً برگسون فیلسوفی سرکش و تک رومعرفی شده است، **دولوز** نشان می‌دهد که او در حوزه فلسفه به سنتی تک افتاده تعلق دارد.<sup>۱</sup> **دولوز** در بررسی‌هایی به نسب‌شناسی این سنت تک

در کار باشد که حاصل تفاوت ذاتی هر عنصر است.<sup>۶</sup>

این ترکیب پیوندی، ترکیب منفعل زمان و مقدم بر یادآوری و حافظه است و کارکرد آن پیوند دادن عناصر در سطوح گوناگون است در ذیل سطح حسی، ترکیب‌های ارگانیک عناصر ارگانیک و اندامی را به یکدیگر پیوند می‌دهند، و برای مثال اعمال عضلات، سلول‌ها، یا اعصاب را در گذشته و آینده به یکدیگر ارتباط می‌دهند. گرچه هر پیوند یک زمان حال زنده ایجاد می‌کند، ترکیب پیوندی نه از فاعل شناسایی متفکر نشأت می‌گیرد و نه از فعالیت ذهن. برعکس درهم آمیختن عناصر مکرر در چارچوب حال زنده و اعمال فعال شناسایی عامل را ممکن می‌سازد، از این طریق که بنیان آنها را بر پیوند حال‌های متوالی در حال زنده می‌گذارد.<sup>۷</sup>

ترکیب اول، گذشته را از آینده متمایز می‌سازد و در ضمن، آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد؛ در واقع بنیان حال زنده را فراهم می‌کند، اما آن را توضیح نمی‌دهد. چرا که حال زنده، منتج از ترکیب اول، هم می‌گذرد. این گذر زمان فقط نظم متوالی و پشت سر هم حال‌های قبلی نیست که به حال پیوند خورده‌اند. زمان حال نمی‌تواند به خودی خود بگذرد، چنان که گویی به همراه زمان قابل گسترش است. حال زنده تنها در قالب توالی بی‌نهایت لحظات می‌توانست با زمان قابل گسترش باشد، اما لحظات هم تنها در صورتی می‌تواند بی‌نهایت گسترش و امتداد یابند که انتزاعی باشند. عناصری که به واسطه‌ی ترکیب اول در کنار هم فشرده می‌شوند یک زمان حال محدود را تشکیل می‌دهند که گستره‌ی متغیر دارد. این عناصر به هم فشرده و مرتبط هم حال زنده را می‌سازند و هم خود باید در آن گذرکنند. در چارچوب حال زنده، ترکیب فعالی که تشکیل می‌شود از آگاهی پدیدارشناختی و ابعاد بازنمود بر بنیان ترکیب منفعل و نظم و پیوندی که این ترکیب ایجاد می‌کند استوار می‌شود. چرا که ترکیب اول تمامی زمان‌های حال را ممکن می‌سازد. ترکیب فعال زمان حال و حال‌های قبلی را به شکلی مرتبط می‌سازد. این امر مستلزم آن است که حال زنده شامل بعدی باشد جدا از خط توالی، بعدی که در آن هر زمان حال بتواند هم بازتاب‌دهنده‌ی خود باشد و هم حال‌های قبلی را باز بنمایاند؛ این بعد موجب حیث التفاتی است. پس حال زنده حال‌های قبلی خاص را در بر دارد؛ اما برای گذشتن باید زمان حال و حال‌های قبلی را به عنوان گذشته به طور عامل باز تولید و باز نمود کند. این امر تمایز هوسول میان نیروی حافظه و بازتولید را به یاد می‌آورد، گرچه خود شالوده‌ی حیث التفاتی را تشکیل می‌دهد، نه آن که بر شالوده‌ی آن استوار باشد.<sup>۸</sup>

پس اولین ترکیب زمان در زمان رخ می‌دهد، و به همین دلیل باید زمان دیگری، گذشته به طور کلی، وجود داشته باشد تا در آن رخ بدهد. گذشته به طور اعم به لحاظ نوع با حال زنده تفاوت دارد. در چارچوب حال زنده، زمان حال لحظه‌ای نیست که لحظه‌ای بعد به حال قبلی یا گذشته تبدیل شود، بلکه زمان حال است که هم خود و هم حال‌های قبلی را در حال گذر بازمی‌نمایاند. ترکیب فعال به هنگام بازنمود این گذر زمان‌های حال را در خودشان تثبیت می‌کند، و به آنها از بعدی رجوع می‌کند که قائم بر خط سیر ایجاد شده توسط ترکیب اول زمان است. بنابراین ترکیب فعال یا همان آگاهی در عین حال که به ترکیب اول به عنوان یکی از شرایط خود نیاز دارد باید توسط یک ترکیب دوم زمان هم ممکن شود، و یک گذشته‌ی ناب و پیشینی را بسازد.<sup>۹</sup> این گذشته‌ی ناب به یک حال قبلی، بلکه بعدی است

که از آن می‌توان زمان حال و حال‌های قبلی را بازنمود. این گذشته حوزه‌ی عامی را می‌سازد که حال‌های خاص را در بر دارد، به این ترتیب تمرکز بر این حال‌ها و بازنمود آنها در حال ممکن می‌شود. در نتیجه گذشته‌ی ناب شرط لازم هر بازنمودی است که حال زنده را می‌سازد، و نمی‌تواند فقط از ترکیب اول، یا زمان حال، یا از بازنمود لحظات حال زنده مشتق شود. بنابراین این گذشته‌ی ناب باید توسط یک ترکیب منفعل دوم ساخته شود که حفظ و بازنمود زمان حال و حال‌های قبلی را میسر می‌سازد.

ترکیب منفعل دوم گذشته‌ی ناب پیشینی را در زمان می‌سازد. این ترکیب، ترکیبی استعلائی است و به واسطه‌ی تناقض‌هایی ذاتی عمل می‌کند که نشان می‌دهند چرا گذشته‌ی ناب، گرچه هرگز حال نبوده‌است، باید با زمان حال همزمان و هم‌زیست باشد.<sup>۱۰</sup> زمان حال نمی‌تواند فقط به این دلیل که یک زمان حال جدید ظاهر می‌شود بگذرد. برای آن که یک زمان حال بگذرد باید به صورت گذشته ساخته شود، و این زمان حال نمی‌تواند به صورت گذشته ساخته شود مگر آن که وقتی حال است این طور شود، چرا که هر چه گذشته است بیشتر ساخته شده است. بنابراین گذشته باید با حالی که بوده است همزمان باشد. این امر توضیحی است بر این که چرا هر زمان حال باید بگذرد، و هر زمان حال وقتی حال است گذشته هم هست. این تناقض به تناقض دیگری می‌انجامد: این که گذشته با هر حال جدید هم زیست است که نسبت به آن

## دولوز ریشه داشتن زمان، چه در شکل استعلائی و چه در شکل درونی اش، در ذهنیت را رد می‌کند. اونی پذیرد که زمینه‌ی استعلائی ساخت و صورت سوژه را دارد، اما تأیید می‌کند که هر نوع تجربه‌گرایی باید چیزی را پیشنهاد کند که کارکرد زمینه‌ی استعلائی در ترکیب را داشته باشد، چیزی هم خنتی و هم زایا

گذشته‌است. چرا که اگر هر زمان حال در عین حال بودن گذشته هم باشد، گذشته در یک حال معین نیست و با هر حال جدید هم زیستی دارد.<sup>۱۱</sup> این تناقض با تناقض‌هایی که مک‌تگرت مطرح می‌کند تفاوت بنیادی دارند؛ چرا که در این تناقض‌ها گذشته و حال چیزهایی مشابه در مجموعه‌ای واحد به حساب نمی‌آیند؛ این امر در مورد آینده هم که فقط به واسطه‌ی ترکیب سوم زمان وارد این تناقضات بنیادی می‌شود صادق است. به علاوه این تناقضات کارکرد ترکیب را دارند و موجب فعالیت آگاهی و موجد شرایط بازنمود هستند. گذشته‌ی ناب نه حال قبلی است و نه حال اکنون؛ این گذشته پیش و پس از روابط حال زنده قرار ندارد. گذشته‌ی ناب هرگز یکی از حال‌های متوالی در زنده نبوده است. در عوض پیش فرض هر جزء این توالی و شرط کلی هر حال جدید و بنیان گذر آن است. در نتیجه گذشته‌ی ناب ترکیب کلیت زمان است، نه بخشی از مجموعه‌ای از زمان‌ها. این گذشته نه پدید می‌آید و نه می‌گذرد، بلکه تمامی زمان‌های خاص را در خود دارد؛ وکل زمان به تنهایی، و خارج از حال زنده است، کل گذشته که با هر حال هم زیستی دارد.<sup>۱۲</sup> از منظر ترکیب دوم،

# گرچه غالباً برگسون فیلسوفی سرکش و تک و معرفتی شده است، دولوز نشان می دهد که او در حوزه فلسفه به سنتی تک افتاده تعلق دارد

چنین بود، زمان در هر لحظه پدید می آمد، اما نمی توانست به لحظه‌ی دیگر استمرار پیدا کند. دیگر آن که لحظات انتزاعی اند. هر لحظه بیانگر پدیدار شدن عنصری منفرد است که باید با عناصر این چینی بعدی پیوند بخورد. این ترکیب پیوندی، قدرتی ادغام‌پذیر است که عناصر مستقل را در قالب زمانی واحد به یکدیگر ربط می دهد، و در واقع وقتی یک عنصر دیگر ظاهر می شود عنصر اول را حفظ می کند. ترکیب مذکور با حفظ و منقبض کردن لحظات پیشین گذشته را می سازد و همین طور آینده را، چون همین انقباض رو به سوی عناصر بعدی دارد. نظم گذشته به آینده نظم کنش است از خاص به عام و از واقع به ممکن. در نتیجه این ترکیب ممتد زمان حالی زنده (living present) خلق می کند که لحظات خاص گذشته را در بردارد، و در عین حال عام است، چون رو به سوی آینده دارد. با این حال عناصر هرگز به طور مستقل به جایگاه گذشته و حال نمی رسند، بلکه فقط در نتیجه‌ی این ترکیب که باعث پیوند آنهاست به این جایگاه دست می یابند. گذشته و آینده دو بعد حال زنده اند که این عناصر را به یکدیگر پیوند می زند.

کارکرد اولین ترکیب زمان در آمیختن عناصر متوالی با استخراج تمایز میان گذشته و آینده است، و در نتیجه باعث تکرار عناصر به ظاهر همسان

دیناری...  
L'Institut, Professeur au Collège de France  
distribution des prix le 31 juillet 1961  
Paris, Quai Quai, 1961

...recoeur de ce qui est...  
vous avez...  
l'intelligence est...  
l'intelligence de l'industriel ou celle du commerçant,  
l'intelligence de l'homme et la chose, comme entre deux  
surtout il entend le demi-mot et n'a pas plus de  
secret à l'un pour l'autre. Voyez comme la critique exercée  
de la connaissance vous-même. Tous ces hommes manifestent  
une intelligence différente, une même puissance de  
l'esprit à la fois, et ne travaille que sur mesure. Non,  
ce n'est ni la science toute pure, ni le raisonnement tout  
seul, ni le geste, ni ce qui s'apprend par soi-même, ni rien  
de ce qui est simplifié. C'est une adaptation exacte de  
l'esprit à son objet, un ajustement parfait de l'attention,  
une tension intérieure, qui nous donne au  
moment même la force nécessaire pour saisir promptement  
les connaissances acquises avec l'habitude d'acquiescement  
à ce qui est propre du mot, l'intelligence.

تکرار موارد کاملاً همسان نمی توانست وجود داشته باشد، چرا که اگر چنین بود، هیچ چیز نمی توانست یکی را از دیگری تمیز دهد. باید تفاوتی میان تکرارها باشد که باعث تمیز دادن آنها از یکدیگر شود، اما ترکیب مورد نظر با بیرون کشیدن این تفاوت آنها را به یکدیگر پیوند می زند و به مجموعه‌ای همگن و ممتد تبدیل می کند. و این به رغم این امر لازم رخ می دهد که یک لحظه تنها در صورتی می تواند به لحظه‌ی دیگر امتداد یابد که جایگزینی‌ای

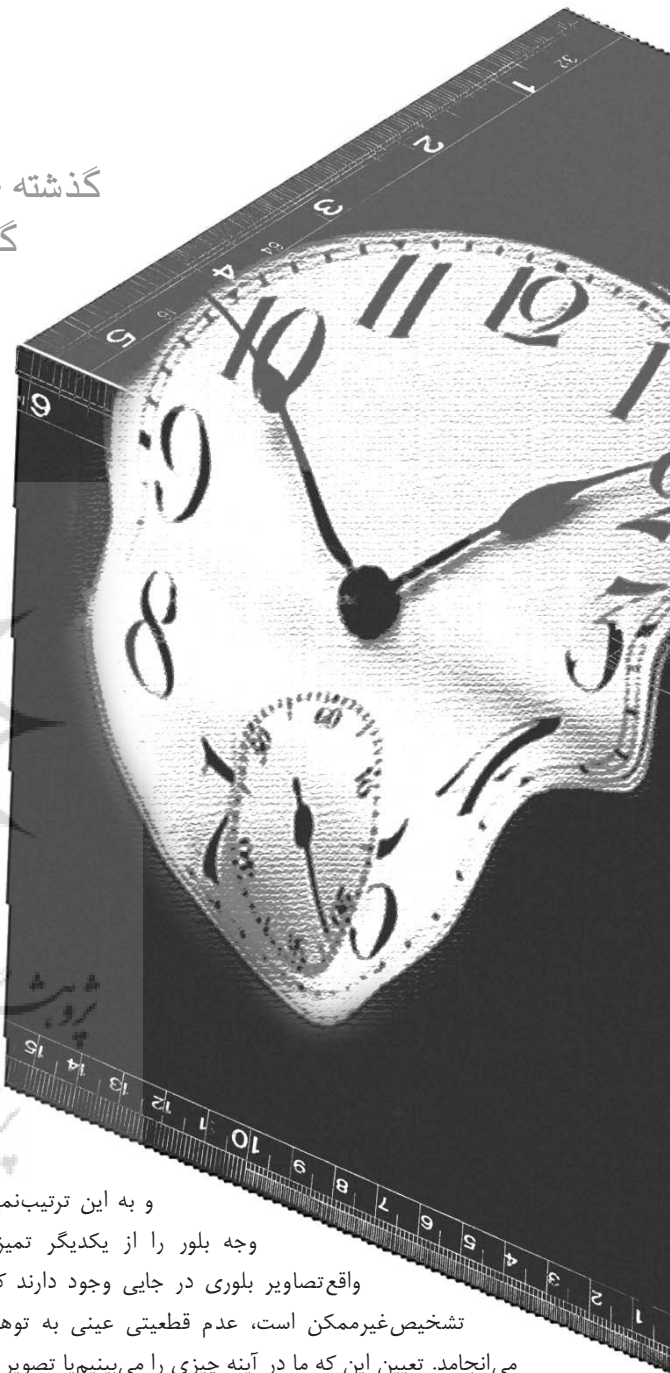
گذشته ی ناب نه حال قبلی است و نه حال اکنون؛ این  
گذشته پیش و پس از روابط حال زنده قرار  
ندارد. گذشته ی ناب هرگز یکی از حال های  
متوالی در حال زنده نبوده است. در عوض  
پیش فرض هر جزء این توالی و شرط کلی هر  
حال جدید و بنیان گذر آن است. در  
نتیجه گذشته ی ناب ترکیب کلیت زمان است،  
نه بخشی از مجموعه ای از زمان ها

این امر را که حال، واقعی است یا مجازی فقط از بیرون از بلور می توان  
مشخص کرد، خارج از حال، فقط با اشاره به کل گذشته یا حال های قبلی؛ بلور  
هم به حال های قبلی گسترش می یابد و هم سطوحی بازتر از گذشته را در بر  
می گیرد. بنابراین در درون بلور غیرقابل تمیز بودن واقع و مجاز ادامه خواهد  
یافت. گذشته ی مجازی با حال خاص خود مثل بازتابی در آینه ارتباط خواهد  
داشت، اما حال واقعی هم با گذشته مجازی اش، انگار بازتاب خود آن است،  
ارتباط دارد. با آن که گرفتن نقش یکی توسط دیگری تمایز میان واقع و مجاز  
راباطل نمی کند، باز هم نسبت دادن فقط یکی به زمان حال غیر ممکن است.  
این دو، در چارچوب ساختار عینی بلور، متمایز و در عین حال غیرقابل تمیز  
باقی می ماند.<sup>۳</sup>

از آنجا که حال هم شامل گذشته ی واقعی است و هم گذشته ی مجازی،  
باید عملیاتی وجود داشته باشد که به وسیله ی آن بتوان حال را از هم شکافت،  
کاری کرد که حال واقعی بگذرد و در عین حال گذشته ی مجازی در جای خود  
باقی بماند. این عملیات همان ترکیب سوم زمان است که در درون بلور رخ  
می دهد و اثرات آن در درون تصویر بلوری قابل تشخیص است. این نوع تجزیه  
بنیادی ترین ترکیب زمان است، چرا که آن دو ترکیب دیگر را تفکیک می کند.  
ترکیب سوم در همان زمانی گذشته را می سازد که زمان حال آن جای خود را به  
حال بعدی می دهد. زمان به دو قسمت نامتقارن و ناهمجنس تجزیه می شود،  
یکی به سوی آینده می رود و باعث گذر زمان حال می شود، و دیگری به سوی  
گذشته که با زمان حالی که قبلاً بوده است کاملاً هم زیست است. بنابراین  
ترکیب سوم، آن دودیدار را می زاید. اساساً زمان شامل این تجزیه است، این  
عدم تعادل بنیادی میان واقع و مجاز، و شامل جابه جایی آنها.

دولوز با این ترکیب سوم پایه ی دو ترکیب اول برگسونی را در بازگشتی  
ابدی به سبک نیچه می گذارد، و راه حلی تجربی برای این مسأله ی استعلایی  
ارائه می کند. تجربه ی ما از زمان آن طور که در این ترکیب فعال باز نمود می شود  
شکل توالی حال های گذرنده را دارد. اولین و دومین ترکیب منفعل زمان نیز

و به این ترتیب نمی توان دو  
وجه بلور را از یکدیگر تمیز داد. در  
واقع تصاویر بلوری در جایی وجود دارند که تمیز و  
تشخیص غیرممکن است، عدم قطعیتی عینی به توهمی عینی  
می انجامد. تعیین این که ما در آینه چیزی را می بینیم یا تصویر آن چیز را  
می تواند مثال خوبی باشد. اگر تمام چیزهایی که در آینه ظاهر نمی شوند دست  
نیافتنی بودند، ما نمی توانستیم آن چیز را از تصویرش تمیز دهیم. تصویر نسبت  
به چیز واقعی، مجازی است اما چیزی که فقط در آینه دیده می شود نسبت به  
تصویر واقعی، مجازی است. دو حالت وجود دارد: یا واقع، ظاهری شود و به  
مجاز می توان در جای دیگر اشاره کرد، یا برعکس. بدون دسترسی داشتن به  
شرایط بیرون از تصویر، این که چه چیز روشن است و چه چیز مبهم همواره  
نامشخص خواهد ماند.



## حال زنده، گذشته را واقعی فرض می کند و

خود را همچون چیزی بدون هستی واقعی

نشان می دهد. به این ترتیب حالت

گذشته‌ی ناب مجازی است، و هستی آن

شرط اول هر حال

از حال‌های تجربی را می‌سازد، به این شکل که میان آنها مناسبات واقعی توالی، همزمانی، مجاورت، شباهت و علیت را برقرار می‌کند. ترکیب دوم به واسطه‌ی فراتر رفتن از حال تجربی به سوی گذشته‌ی پیشینی کل گذشته‌ی هم‌زیست با هر حال را می‌سازد. همه‌ی تفاوت‌ها

بامیزان انبساط و انقباض

مختلف در گذشته‌ی مجازی هم‌زیستی

دارند. در برابر ترکیب اول که تفاوت را از عناصر

متوالی بیرون می‌کشد، ترکیب دوم سطحی متفاوت از کل

را وارد زمان حال می‌کند. زمان حال، نسبت به ترکیب اول، عناصر

اول، عناصر متوالی را به یکدیگر پیوند می‌دهد و گذشته به مجموعه‌ای

دارای تداوم و واحد تبدیل می‌شود؛ و نسبت به ترکیب دوم، شامل سطوح چندگانه

و هم‌زیست گذشته در فشرده‌ترین حالت‌شان است.

### سومین ترکیب زمان

از آنجا که زمان حال هم شامل حال‌های متوالی در قالب حال زنده است

و هم شامل فشرده‌ترین سطح گذشته، می‌توان گفت زمان حال، دوگانه است،

در آن واحد هم واقعی است و هم مجازی، هم حال و هم گذشته، و هم مادی

و هم مثالی. **دولوز** در آن چه خود، بلور زمان، می‌خواهند به این حال دوگانه

اشاره کرده‌است. دو امر مجاز و واقع دو وجه متمایز از این بلور راتشکیل

می‌دهند. واقع و مجاز، مدام در چارچوب این بلور با یکدیگر جا عوض می‌کنند،

حال زنده خارج از خود حالت پیشینی دارد، و بی آن‌که به وجود آمده باشد در حال شدن است. گذشته به خودی خود به مثابه شرطی مقدم بر حال‌های قبلی وجود دارد، اما در عین حال در حال‌های قبلی ادامه می‌یابد و در هر حال جدید خود را به رخ می‌کشد.

حال زنده گذشته را واقعی فرض می‌کند و خود را همچون چیزی بدون هستی واقعی نشان می‌دهد. به این ترتیب حالت گذشته‌ی ناب مجازی است،

و هستی آن شرط اول هر حال. گذشته‌ی مجازی، وقتی در حال زنده مسلم و واقعی فرض شود و بی آن‌که به آن تعلق داشته باشد، واقعیتی از آن خود دارد

که هستی‌ای آرمانی اما غیر روانی است. **دولوز** هنگام توصیف این حالت آرمانی از **پروست** نقل قول می‌کند: امر مجازی واقعی است بی آن‌که فعلیت داشته

باشد، و آرمانی است بی آن‌که انتزاعی باشد. <sup>۱۱</sup> گذشته، از آن‌که مجازی است، کل زمان را در بر دارد، اما این کل با هر مجموعه‌ای از عناصر یا لحظات تفاوت

اساسی دارد. یک مجموعه‌ی معین، هر چه قدر هم اجزای تشکیل دهنده‌ی آن گوناگون باشند، همواره کلیتی نسبتاً بسته به شمار می‌رود. با این حال هر

مجموعه می‌تواند به مجموعه‌ای بزرگ‌تر مرتبط باشد، و این ارتباط‌ها به شکلی مجازی می‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد. اما کل مجموعه نیست، بلکه چیزی

است که هر مجموعه را در برابر مجموعه‌های گسترده‌تر و جامع‌تر باز و پذیرا نگه می‌دارد؛ کل گذر و حرکت یک مجموعه به درون مجموعه‌ی دیگر را

تضمین می‌کند. <sup>۱۲</sup> این نکته نشان می‌دهد که گذشته‌ی مجازی چه طور باعث گذشتن حال می‌شود. و از آنجا که کل گذشته به طور همزمان با هر حال

هم‌زیستی دارد، می‌توان گفت که هر مجموعه از زمان‌های حال را به روی حال جدید می‌گشاید. به علاوه از آنجا که کل گذشته باز است و با خود نیز

مدام اختلاف پیدا می‌کند، زمان همواره کیفیتی بازگشت‌ناپذیر می‌یابد. ترکیب‌های منفعل اول و دوم تصویر **برگسون** از مخروط و سطح را جرح

و تعدیل <sup>۱۳</sup>، و اعمال آنها و ماهیت پیچیده‌ای حال را مشخص می‌کنند. ترکیب اول عناصر و لحظات مستقل و توالی را در هم و جمع می‌کند، به این

ترتیب حال شامل آنها در فشرده‌ترین حالت‌شان است. این ترکیب، مجموعه‌ای

نه کارپذیر. رخدادها ذاتی چیزهاییند؛ انگاره‌هایی جدا و بی تفاوت‌اند که نه عمل می‌کنند و نه عمل می‌پذیرند. رخدادهای ناب، بی‌نهایت قابل تقسیم‌اند، همواره هم گذشته‌اند و هم آینده، اما هرگز واقعاً حال نیستند؛ این رخدادها در آن واحد در دو جهت حرکت می‌کنند. از آنجا که این شدن‌های ناب نه در حال زنده وجود دارند و نه درجهتی واحد حرکت می‌کنند، از محدودیت‌های مادی فراتر می‌روند و هیچ میزانی ندارند.<sup>۱۸</sup> رخدادها همچون حرکاتی در یک بازی مثالی عمل می‌کنند. هر رخداد که تا ابد شاخه‌شاخه و به گذشته و آینده تقسیم می‌شود از زمان حال می‌گریزد و میان زمان‌ها در زمانی اتفاق می‌افتد که قابل محاسبه نیست.<sup>۱۹</sup>

رخدادها، گرچه به شکل اثرات علل مادی پدیدمی‌آیند، به طور مستقل ظاهر می‌شوند و در آیون، رخداد رخدادها، به یکدیگر می‌رسند. آیون قالب تهی‌زمان است، قالب لایتغیر و پیشینی همه‌ی تغییرات. آیون وقتی به این صورت ظاهر می‌شود درگیر بازی مثالی است و بی‌نهایت شاخه شاخه می‌شود. آیون نامحدود همان چیزی است که مجموعه‌های امکانات و فعلیت‌ها را

مدام به روی مجموعه‌های گسترده‌تر بازنگه می‌دارد. در این حالت هندسه‌ی آن هندسه‌ی خطی پیوسته از گذشته به آینده نیست. گذشته و آینده ابعاد پیشینی درون آیون رامی‌سازند، نه جزئیات تجربی زمان را.<sup>۲۰</sup>

آیون مدام تجزیه و بی‌نهایت تقسیم می‌شود، و مدام گذشته را از آینده دور می‌کند. هندسه‌ی آن کسری است، در بُعدی ظاهر می‌شود که از صفر بزرگ‌تر اما از یک کوچک‌تر است. آیون قالبی را تشکیل می‌دهد که رخدادها در آن رخ می‌دهند و با یکدیگر رابطه برقراری کنند، در واقع مکان اثرات غیر مادی است. آیون روزنی است میان زمان‌ها، رخدادی که در آن رخدادها در زمان کمتر از دور از ذهن‌ترین زمان پدید می‌آیند و به یکدیگر پیوند می‌خورند.<sup>۲۱</sup>

آیون زمانی کمتر از دور از ذهن‌ترین زمان را اشغال می‌کند، چون جابه‌جایی میان یک زمان حال و زمان حال دیگر را ترسیم می‌کند و در حال زنده قابل محاسبه نیست. اما آیون همچنین سازنده‌ی رخدادی منفرد در زمانی بزرگ‌تر از قابل درک‌ترین زمان نیز هست زیرا که قالب پیشینی رخدادها را فراهم می‌کند، همه‌ی رخدادها را به ترتیب و در مناسبت با یکدیگر دربر می‌گیرد، زیرا مدام محاسبه نیست. آیون همه‌ی رخدادها را به ترتیب و در مناسبت با یکدیگر در برمی‌گیرد، زیرا مدام گذشته را از آینده جدا می‌کند. به‌علاوه آیون واجد نقطه‌ای منحصر به فرد نیز هست که در مناسبت با آن همه‌ی رخدادها هم‌زمان اتفاق می‌افتند زیرا که همه‌ی رخدادها را در روزن میان‌زمان‌ها در برمی‌گیرد. رخدادها در آیون اتفاق می‌افتند، اما از آنجا که منحصر به فرد و در نتیجه نامحدودند و تابی‌نهایت تقسیم می‌شوند، آن را پر نمی‌کنند.<sup>۲۲</sup> هر رخداد نقطه‌ای منحصر به فرد و حرکتی یگانه در بازی مثالی، و در عین حال تکثری ناب و مجموعه‌ای بی‌پایان از نقاط یگانه است. رخدادهای مثالی مجموعه‌هایی از نقاط یگانه‌اند که به شکلی دائماً متغیر به هماهنگی می‌رسند. آیون، آن رخداد بزرگ، آن نقطه‌ی یگانه‌ای است که در آن تمامی رخدادها با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند. آیون همان قالب تهی‌زمان است.

از این منظر، آیون شامل نقطه‌ای منفرد است که دائماً جای خود را در مجموعه‌ی رخدادها عوض و این مجموعه را بی‌نهایت شاخه‌شاخه می‌کند. این نقطه که آیون را از کروئوس جدا می‌کند همان نقطه‌ی تشخیص ناپذیری در بلور زمان را اشغال می‌کند. نقطه‌ی مذکور حد میان اجسام و رخدادها را اشغال می‌کند و تصادف محض را به میان زمان‌ها می‌آورد. این نقطه‌ی منفرد شامل عنصری تناقض‌آمیز است، متعلق شناسایی‌ای اساساً نسبی که به واسطه‌ی تغییر مکان مداوم میان مجموعه‌ی رخدادها به این مجموعه وحدت می‌بخشد. این عنصر تناقض‌آمیز از آنجا که دوجنبه و دو بخش نامتقارن، یکی واقعی و مادی و دیگری مجازی و مثالی، دارد نسبی و گسسته و ناقص است. به‌علاوه چون همواره با خود در حالت عدم تعادل قرار دارد و مدام هویت عوض می‌کند، هم نسبی است و هم متناقض. عنصر تناقض‌آمیز به واسطه‌ی تغییر مدام خود گسسته‌های بی‌پایان ایجاد می‌کند.<sup>۲۳</sup> به عنوان تمیزدهنده<sup>۲۴</sup> عمل می‌کند و باعث

تشکیل دهنده‌ی بنیادی‌ترین ترکیب زمان است، حالت  
مرزی پدیده‌ها، صورت ابتدایی مبهم شان، و حالت  
عنصر تناقض آمیز، از آنجا که  
استعلائی آنها رامی سازد



کند، چرخه‌ای پدید می‌آورد. وقتی که چیزی جدید پدید می‌آید، این چیز تازه در این چرخه باعث گسست می‌شود و شدن‌ها آغاز می‌شوند و وحدت و میزان حال موجود را دگرگون می‌کنند. در نتیجه‌ی این گسست، شدن‌ها به مثابه رخدادهایی در سطح ظاهر می‌شوند که برای اجسام اتفاق می‌افتد. برای آن‌که رخدادها از اعماق اجسام به سطح بیابند، شدن‌ها باید ماهیت‌شان را تغییر دهند و به رخدادهای مثالی و نابی تبدیل شوند که نوعاً با علل خود در اجسام و حالات تفاوت دارند. شدن‌های ناب وقتی به سطح می‌رسند جهت‌گیری نو می‌یابند، به گذشته و آینده تبدیل می‌شوند، اما هرگز حال نیستند. گذشته و آینده یکدیگر را حذف نمی‌کنند، اما در میان زمان‌ها متفقاً ظاهر می‌شوند.<sup>۱۷</sup>

در دومین خوانش، زمان، آیون است، زمان غیرعادی، رخدادهای مثالی. آیون فقط شامل اثرات است، شدن‌های غیرمادی که در نتیجه‌ی کنش‌ها و تمایلات در سطح اجسام ظاهر می‌شوند. این اثرات ناب از آنجا که فاقد هر نوع کارایی‌اند، به عنوان رخدادهای مثالی ظاهر می‌شوند، نه حالت‌اند و نه کیفیت چیزی، نه عامل‌اند و

شرایط آن‌را فراهم می‌کنند. ترکیب پیوندی این حال‌ها را در حال زنده به یکدیگر متصل می‌کند، و ترکیب رابط باعث گذر حال می‌شود و ترکیب فعال بعدی را می‌دهد که از آن می‌توان این‌گذر را نمایش داد.

اما گذشته، اگر کارایی ندارد، چه طور می‌تواند

باعث گذر حال شود؟ ترکیب سوم، گرچه خود ترکیب منفعل است، چون

نهایتاً پایه‌ی فعالیت آگاهی را می‌گذارد که در ترکیب

ایجاد می‌شود، منفصل و مولد

است. این ترکیب، مجاز را از واقع جدا

می‌کند و با این کار، گذشته را بازنگه

می‌دارد و باعث می‌شود زمان حال با تولید

چیزی جدید بگذرد. به علاوه با انجام این کار در

خود زمان حال نشان می‌دهد که چه طور واقعیت آرمانی

گذشته‌ی مجازی می‌تواند به تجربه تعلق داشته باشد. در

مقابل ترکیب اول که حال را می‌سازد و ترکیب دوم که گذشته

را، ترکیب منفعل سوم، آینده را می‌سازد و با تفکیک مجاز از واقع و

گذشتن حال، چیزی جدید تولید می‌کند. ترکیب سوم یادآور نوعی

بازگشت ابدی به سبک نیچه است، به این ترتیب، که در هر لحظه با شدن‌های

نور به روییم.<sup>۱۸</sup> لحظات جاری شامل تنش‌هایی‌اند که مدام به حال‌های واقعی

و گذشته‌ی مجازی تقسیم می‌شوند. در هر زمان حال، چیزی جدید پدید

می‌آید، ارتعاشی در اعماق ماده که در گذشته و آینده، گسترش می‌یابد.

شدهایی که در حال، پدید می‌آیند و به گذشته و آینده می‌رسند یادآور

دو خوانش رواقی از زمان‌اند.<sup>۱۶</sup> در اولین خوانش، زمان، کروونوس است،

زمان مادی که کاملاً حاضر و جاری است. در این معنا می‌توانیم بگوییم

فقط زمان حال وجود دارد. در جهان مادی اجسام و حالات، اجسام به

هنگام وحدت علل در هم می‌آمیزند و به یکدیگر نفوذ می‌کنند. هر

چیزی که رخ می‌دهد در حال زنده رخ می‌دهد. در ترکیب فعال، کنش،

در حال زنده پدید می‌آید و حرکت از کنش به تمایل و امتداد باعث

می‌شود که در آن بتوان کنش‌ها و تمایلات را محاسبه کرد و به چیزها

حد و مرزی معین داد. این امتداد نتیجه‌ی ترکیب اول زمان است

که حال‌ها را طوری به هم متصل می‌کند که زمان‌های گذشته فقط

شامل حال‌های قبلی می‌شوند. تا جایی که وحدت علل و وحدت اصول

کنش و تمایل در کار باشد، کروونوس این حال زنده را به کل کائنات

تعمیم می‌دهد. با این حال کروونوس تنها تا جایی می‌تواند حال زنده

را گسترش دهد که میزان و معیار خود را برای وحدت علل ارائه دهد؛

و کروونوس تنها در صورتی می‌تواند این معیار را فراهم کند که

مناسبات میان علل (کنش‌ها و تمایلات) در آمیزه‌ای اجسام زمان

حال را محدود کنند. این محدودیت مستلزم آن است که هر حال یا

حال کیهانی دقیقاً به همان صورت باز گردد.

کروونوس، با آن که همه چیز در آن واحد در آن وجود دارد،

نه ابدیت، بلکه علیتی پویا و چندگانه، حال زنده، است. از آنجا

که این حال زنده از پیش موجود نیست، ممکن است حال مطلق

را در بر نگیرد. وحدت علل اثرات سطحی را به همراه می‌آورد،

و کروونوس به فعلیت رسیدن آن‌ها را محدود

می‌کند. کروونوس تا وقتی که معیاری فراهم

آیون، رخداد رخدادها، به طور مستقل ظاهر می‌شوند و در  
پدید می‌آیند، به طور مستقل ظاهر می‌رسند. آیون قالب  
نهی زمان است، قالب لایتغیر و پیشینی همه‌ی تغییرات  
رخدادها، گرچه به شکل اثرات علل مادی

مطالعات فزنی  
علوم انسانی



برقرار کند، زیرا این پیوند نیازمند معنی صریح است، مستلزم این است که فرض‌ها درست باشند تا نتیجه‌ای درست حاصل شود. چرا که حقیقت و خطا با شرایطشان تعیین نمی‌شوند. مهم‌تر این که حقیقت گزاره که نتیجه هم به دنبال آن می‌آید خود معنایی ضمنی است که باید با چند فرض نشان داده شود، و این به سبک سیرقه‌قرایی بی‌پایان منجر می‌شود.<sup>۲۸</sup>

دلالت شرایط حقیقت را فقط به مثابه امکانات مطرح می‌کند، و در این حالت گزاره از مرتبه‌ی مشروطه به شرایط نسبی خود

یگانگی‌ها در رخداد همه‌ی پدیده‌ها، وحدت‌ها و هویت‌های آنها را تعیین می‌کنند. متفکران متقدم هر یک زمینه‌ی استعلایی را بر یکی از ابعاد گزاره استوار کردند: کانت دلالت را به مقامی استعلایی ارتقا داد، پدیدارشناسی معنای صریح را، و تجربه‌گرایی لاک ابراز را. **دولوز** اظهار می‌کند که بنا کردن زمینه‌ی استعلایی بر شالوده‌ی شباهتش به زمینه تجربی‌ای که خود ایجاد می‌کند امری حلقوی و برگشت‌پذیر است. مسأله‌ی استعلایی را نمی‌توان با توسل به بعدی از گزاره حل کرد. در مسأله‌ی استعلایی پرسش این است که یک چیز چه طور گزاره را در تمامی ابعادش به وجود می‌آورد.

این زمینه‌ی استعلایی باید خنثی باشد و تمامی وجوه قابل فهم بودن، چه در گزاره‌ها و چه در چیزها، رابه شکل مسأله‌ای حل نشده نگه دارد. یگانگی‌ها -رخدادها در آن واحد بی‌تفاوت نسبت به تمامی این وجوه رخ می‌دهند: چندگانه‌اند، پس کمیت ندارند؛ تک‌معنایی‌اند، و امور واقعی و ممکن و غیرممکن را شامل می‌شوند؛ پیش - فردی‌اند، خاص‌اند و نه عام؛ غیرشخصی و غیرادراکی‌اند، مادی، ذهنی، یا فایده‌مند نیستند؛ مسأله‌اند، نه مثبت‌اند و نه منفی، و به هیچ بعدی از گزاره تعلق ندارند. رخداد به رغم خنثی بودن مفهوم بودن را در گزاره‌ها و چیزها ایجاد می‌کند، یگانگی‌ها را حذف می‌کند، و مجموعه درست می‌کند.<sup>۲۹</sup>

### گسترده‌ی زمان

این حالت خنثی چه طور با توان زمینه‌ی استعلایی برای زایش معنای حالات و گزاره‌ها هماهنگ می‌شود؟ دو حالت خنثایی و زایش هر دو به عنصر متناقض تعلق دارند. این عنصر، از آنجا که معنا و نامعناد آن هم‌زیستی دارند، نسبت به تمام نقاط متقابل معنا خنثی می‌ماند. نامعنا در درون عنصر متناقض خصلت مسأله‌گون زمینه‌ی استعلایی را ایجاد می‌کند، چرا که مسائل پرسش به همراه می‌آورند، اما نسبت به پاسخ آنها خنثی می‌مانند. از نظر هستی‌شناسی، این خصلت با منطقه‌ای عینی از عدم تعین ارتباط دارد، نقطه‌ای منفرد که دیگر نقاط منفرد و یگانه را در هم می‌پیچد. این نقطه‌ی منفرد نقاط دیگر را از طریق جابه‌جایی عنصر متناقض میان صفحات توپولوژیکی مرتبط توزیع می‌کند و باعث سازمان‌دهی مستقل معنایی شود. عنصر متناقض که در مرز میان صفحات توپولوژیکی رخ می‌دهد در میان چیزها، میان چیزها و گزاره‌ها، و در درون گزاره جزایان می‌یابد؛ این عنصر رخدادها را به زبان پیوند می‌دهد، معنا را به چیزها نسبت می‌دهد، و آن را در گزاره‌ها به بیان در می‌آورد. عنصر متناقض در قالب شبه علی عمل می‌کند که ذاتی اثرات آن است: اثراتی چون دو شاخه کردن، ایجاد مجموعه، و سازمان‌دهی نقاط دیگر. عنصر متناقض که چندگانه و متنوع است دستگاهی انتزاعی ایجاد می‌کند که دو حالت خنثایی و زایشی تناقض را نشان می‌دهد.<sup>۳۰</sup> تناقض‌ها خصلت مسأله‌وار ذاتی زبان را به کار می‌اندازد و ابعاد گزاره را تعیین می‌کنند. در واقع تناقض‌ها نه مبین ناکامی در شناخت‌شناسی، که بیانگر اثرات مثبت هستی‌شناختی و منطقی‌اند. تناقض‌ها مولد سیری قهقرایی و دوری باطل‌اند که پایانی ندارند.

گزاره‌ها معنا را بیان می‌کنند، یعنی همان شرایطی را که گزاره با آنها می‌تواند به چیزها یا حالات اشاره داشته باشد. در عین حال که گزاره‌ها به شکلی پیشینی حاوی معنای خود هستند، اگر گزاره‌ای به معنای خود اشاره داشته باشد تناقض به وجود می‌آید. چرا که در این صورت گزاره فقط در حالتی می‌تواند معنا داشته باشد که معنایش درست باشد. اما از آنجا که معنای گزاره شرایطی را فراهم می‌کند که گزاره با آنها می‌تواند درست یا غلط باشد، معنای آن باید نسبت به درستی و خطا خنثی باشد؛ بنابراین معنا مقدم بر درست یا خطا بودن گزاره‌ها به آنها تعلق دارد. تناقض دوری باطل ایجاد می‌کند، و این دوره‌ای

هر رخداد نقطه‌ای  
منحصر به فرد و حرکتی  
یگانه در بازی مثالی، و  
در عین حال تکثری ناب  
و مجموعه‌ای بی‌پایان  
از نقاط یگانه است.  
رخدادهای  
مثالی مجموعه‌هایی از  
نقاط یگانه‌اند که به  
شکلی دائماً متغیر به  
هماهنگی می‌رسند

ارتقا می‌یابد. اما به جای این سیرقه‌قرایی امکانات مفهومی، زبان و شرایط حقیقت باید در آن واحد به وسیله‌ی چیزی نامشروط ایجاد شوند. **دولوز** علاوه بر رابطه‌ی حلقوی موجود میان معنای صریح و ابراز و دلالت اظهار می‌کند که رخداد به این پرسش پاسخ می‌دهد که زبان چه طور امکان وجود می‌یابد. رخداد گزاره را محدود می‌کند و با ایجاد سطحی غیرمادی میان صفات مثالی چیزها سه بعد گزاره را از هم متمایز می‌سازد، صفاتی چون لازمه‌های عمدی اعمال ادراکی، و بیان آنها در قالب گزاره، و میان معنای صریح چیزها و بیان معنا. رخداد بیان معناست و زبان را در آن واحد ممکن می‌سازد، معنا را به حالت ربط می‌دهد و آن را در قالب گزاره بیان می‌کند. معنا وجودی آرمانی است، نه کیفیتی برای چیزها، با این حال عینیتی در خود دارد که جدا از گزاره و ذاتی چیزهاست. رخداد ناب است که زبان مفهوم بودن چیزها را حول یگانگی خود، در کنار خط غیرمادی آیون، در شکاف میان زمان‌ها، سازمان‌دهی می‌کند.<sup>۳۱</sup>

وقتی پدید می‌آید که عنصر متناقض مجموعه‌ی رخدادها را شاخه‌شاخه می‌کند، آنها را در صفحات توپولوژیکی مرتبط توزیع و هماهنگ می‌کند، باعث هم‌زیستی و ارتباط آنها می‌شود، و سازمانی مستقل و قابل فهم روی سطح ایجاد می‌کند.<sup>۲۷</sup>

**دولوز سه بُعد این پیشنهاد را تحلیل می‌کند: معنای صریح، ابراز، دلالت.**

بازگشت ابدی تمایز و ترکیب سوم زمان است. عنصر تناقض آمیز چون نسبی است می‌تواند موجب گذر زمان حال و جایگزین شدن آن با حالی دیگر شود. این عنصر با فراتر رفتن از حال واقعی به واسطه‌ی تولید بدل مجازی آن هر زمان حال را به روی آینده می‌گشاید. به این ترتیب ترکیب سوم زمان موجد دو ترکیب دیگر است. از آنجا که این عنصر هم مجازی است و هم واقعی، هم‌زمانی و هم‌زیستی گذشته و حال را موجب می‌شود، و تا ابد گذشته را از آینده جدا می‌کند، جابه‌جایی مداوم آن، هر حال را به جانشین مجازی‌اش پیوند می‌زند و گذر زمان حال را تضمین می‌کند زیرا که تمایز آن از حال قبلی همواره قابل برگشت است.

### مسئله‌ی استعلایی

عنصر تناقض آمیز، از آنجا که تشکیل‌دهنده‌ی بنیادی‌ترین ترکیب زمان است، حالت مرزی پدیده‌ها، صورت ابتدایی مبهم‌شان، و حالت استعلایی آنها رامی‌سازد. با این حال **دولوز** صورت کانتی و پدیدارشناختی این مسئله‌ی استعلایی و راه حل آن را رد می‌کند. او این برداشت را که مفاهیم زمینه‌ی استعلایی شرایط امکان را فراهم می‌آورند بی‌اعتبار می‌خواند، و کشف گرایش‌ها و شرایط مجازی برای واقعیت‌ها را ترجیح می‌دهد. این برداشت محدودکننده‌تر با تجربه‌گرایی **دولوز** پیوند نزدیک دارد زیرا که شرایط تجربه، امور مجازی و نه امکانات، هرگز در مورد چیزی فراتر از آن چه خود تعیین می‌کنند به کار نمی‌آیند.<sup>۲۵</sup> همه چیز دوگانه، مجاز و واقع، است، اما نه به واسطه‌ی وحدت یا شباهت. زمینه‌ی استعلایی باید وحدت و شباهت و هویت ایجاد کند. زمینه‌ی استعلایی دارای شکل از پیش وحدت‌یافته‌ی آگاهی یا ذهن، چه به صورت عمل تفکر، مفاهیم ناب

شدن‌هایی که در حال،  
پدید می‌آیند و به گذشته  
و آینده می‌رسند یادآور  
دو خوانش رواقی از  
زمان اند.  
دراولین خوانش، زمان،  
کرونوس است، زمان  
مادی که کاملاً حاضر و  
جاری است و در دومین  
خوانش، زمان، آپون  
است، زمان غیرعادی  
رخدادهای مثالی

معنای صریح کلمات را به چیزها یا حالات ربط و گزاره‌ها را در معرض ارزش‌های درست و غلط قرار می‌دهد. ابراز گزاره‌ها را به باورها و تمایلات گوینده ربط و آنها را در معرض ارزش‌های درست و غلط قرار می‌دهد. دلالت کلمات را به مفاهیم کلی ربط می‌دهد که از نظر نحوی گزاره‌ها را به هم پیوند می‌زند که نقش فرض یا نتیجه را دارند و کلمات را در معرض ارزش‌های حقیقت یا خطای ممکن در برابر نامعنا قرار می‌دهد. با این حال هیچ یک از سه بُعد گزاره‌هاوی معنا که پیوند میان کلمات و چیزها را تثبیت می‌کند نیستند. اگر معنای صریح قرار بود شرایط لازم برای پیوستن گزاره‌ها به حالات را فراهم آورد، به تناقض منتهی می‌شد، چرا که همان ارتباطی را میان کلمات و چیزها پیش فرض قرار می‌دهد که باید تثبیتش کند. ابراز در گفتار نقشی اساسی دارد، در جایی که «من» کارکرد نقطه‌ای محوری را دارد که پیش فرض همه‌ی معانی صریح است. اما گوینده جز از طریق به کار بردن مفاهیم تثبیت شده نمی‌تواند باورها یا تمایلاتش را ابراز کند. در حالی که پیوندهای مفهومی دلالت شرایط حقیقت را فراهم می‌آورند، دلالت نمی‌تواند پیوندی میان کلمات و چیزها

درک و دریافت، و چه شبکه‌ی نیت نیست. همه‌ی این‌ها باید از چندگانگی ناب خلق شود. بنابراین مسئله‌ی نه کشف امر جهان شمول یا مبتنی کردن امر چندگانه بر وحدتی مقدم، بلکه یافتن شرایطی است که موجب ایجاد چیزی تازه‌اند.

این تجربه‌گرایی استعلایی پیشنهاد هستی‌شناسانه‌ی **دونس اسکوتوس** را خاطر نشان می‌کند که هستی تک‌معنایی است.<sup>۲۶</sup> این گزاره به آن معنا نیست که فقط یک هستی وجود دارد، بلکه یعنی هستی با صدایی واحد سخن می‌گوید، و به یک معنا به چندگانگی هستی‌ها ربط دارد. هستی به شکل امری منفرد، آن رخداد بزرگ، رخ می‌دهد که همه چیز از آن مشتق و منشعب می‌شود. این رخداد منفرد وقتی اتفاق می‌افتد که عنصری متناقض سطوحی را میان صفحات، میان اجسام - علل، و میان رخدادها - اثرات ایجاد می‌کند. نقاط منفرد روی سطوح اجسام وجود دارند، اما به عنوان رخدادها - اثرات غیرمادی هم روی این سطوح می‌مانند. رخدادها را از آنجا که غیرمادی اند نباید با تحقق عینی‌شان در حالات خلط کرد. در عین حال که وحدت علل در اعماق اجسام وجود دارد، رخداد هم‌زیستی و ارتباط اثرات به واسطه‌ی پیوندی شبه‌علی

می‌کند. این تنوع و فاصله نه به دنیایی منسجم، که به صورت ابتدایی و استعلایی آن شکل می‌دهد.

در ترکیب سوم زمان، این صورت استعلایی مسأله‌ی عینی گذر زمان را می‌سازد. این صورت که همواره در حال تعویض مجاز و واقع است به بلوری شکل می‌دهد که در آن آینده جابه‌جایی همیشگی گذشته‌ی مجازی و حال واقعی را بیان می‌کند. ترکیب سوم انفصال این گستردگی را از دو راه ایجاد می‌کند: از یک سو با یک سیر قهقرایی تا بی‌نهایت که مجموعه‌ی حال‌هایی را صادر می‌کند که کارکرد ترکیب اول و پیوندی زمان را دارند، و از سوی دیگر با دورباطلی که آنها را در کل گشوده‌ی گذشته در هم می‌پیچد که کارکرد ترکیب دوم و رابط زمان را دارد. ترکیب سوم علاوه بر ایجاد و متمایز ساختن این ترکیب‌های نامتقارن در درون قالب تناقض آمیز خود بر آنها اثر می‌گذارد و به این ترتیب ترکیب فعال را ایجاد می‌کند که همان تجربه‌ی قابل فهم است. در ترکیب اول، رخداد‌های گذشته و آینده در میان حال‌هایی ظاهر می‌شوند که مدام خود را جابه‌جا و مجموعه‌ی پیوسته‌ای از حال‌های قبلی ایجاد می‌کنند. تناقض که روی خط آيون جایی ندارد مدام لحظه را در امتداد این خط جابه‌جا می‌کند. اما از آنجا که تناقض به طور همزمان دو مجموعه ناهمجنس ایجاد می‌کند که در هر مجموعه‌ی همجنس وجود دارند، هر حال واقعی با گذشته‌ی مجازی خود هم‌زیست می‌شود. این گذشته‌ی مجازی به حال خود فقط شباهت ندارند، بلکه آن را با کل گذشته‌اش دوچندان جلوه می‌دهد. گذشته‌ی مجازی حال‌های قبلی خود را در یک کل به یکدیگر پیوند می‌دهد که شامل کلیت گذشته است، کلیتی که به روی حال‌های جدیدتر گشوده است.

در هم پیچیدن چندگانه‌ی مجموعه‌ی حال‌ها در گذشته‌ی مجازی نه فقط از شکاف در مجموعه‌ی حال‌ها پدید می‌آید، بلکه تعیین کننده‌ی ترکیب فعال آگاهی و باز نمود است. تناقض درون ترکیب سوم به طور پیوسته امر جدید را ایجاد می‌کند، مدام گذشته را از حال جدا می‌کند، میان گذشته و آینده فاصله می‌اندازد، گذشته را باز می‌دارد، و ترکیب اول و دوم را به وجود می‌آورد. تناقض یک سیر قهقرایی بی‌پایان ایجاد می‌کند که به واسطه‌ی جابه‌جایی عنصر متناقض در مجموعه‌ی حال‌ها و در پیوند با حال زنده فعال می‌شود. آن چه در تجربه ظاهر می‌شود از جابه‌جایی دورانی و پیوسته‌ی گذشته‌ی مجازی و حال واقعی در بلور زمان که باعث هم‌زیستی آنها در حال می‌شود پدیده‌ی آید. این هم‌زیستی به هر حال، وقتی توسط ترکیب اول به وجود می‌آید، معنا می‌دهد و آن را به متعلق‌شناسی معنای صریح بدل می‌کند.<sup>۳۴</sup> به علاوه این ترکیب دورانی مجموعه‌ی حال‌ها را با وجودشان در کل هم‌زیست گذشته هم‌زمان می‌کند، و با رجوع به آنها از بعد گذشته‌ی مجازی آنها را تثبیت می‌کند. ترکیب دوم معنا را، با مضاعف کردن آن به کمک مجموعه‌ی ناهمجنس که هر عضو آن شامل کل گذشته است، در مجموعه‌ی همجنس حال‌ها توزیع می‌کند. درهم‌پیچیدگی بیشتر باعث ارتباط این مجموعه‌های ناهمجنس در گسست‌هایی جامعه می‌شود که بیانگر مجموعه‌ای بی‌پایان از تفکرات اند.<sup>۳۵</sup> به این ترتیب سه ترکیب منفعل ترکیب فعال، سازمان‌دهی قابل فهم تجربه و باز نمودها، را ایجاد می‌کنند. در چارچوب این ترکیب فعال، حال زنده به دلالت‌ها به موضوع‌هایی ارتباط می‌یابد که تقسیم آن به حال‌های قبلی و امکانات آنها را مشخص می‌کنند.<sup>۳۶</sup> این سازمان‌دهی قابل فهم پدیده‌هایی رامی‌سازد که پدیدارشناسی در پی توصیف آنهاست. با این حال، به جای قالب تفرّدی هوسرل یا وحدت ازلی هایدگر، تمایز چندگانه‌ی ترکیب‌های منفعل زمان ابعاد معنا را در گزاره‌ها و چیزها می‌سازد. این امر توضیح‌دهنده‌ی خاستگاه آنها بدون نیاز به ارتقا دادن محتوای این زمینه‌ی تجربی به جایگاهی

استعلایی است. به علاوه پدیدارشناسی نیز این ساخت در تجربه‌ی مجموعه‌های الف و ب مک‌تگرت را توضیح داده است. گرت برداری از حال‌های قبلی، آن طور که در خاطر باز - نمود می‌شوند مجموعه‌ی الف مک‌تگرت را ساخته است.<sup>۳۷</sup> ترکیب‌های منفعل این باز نمود و خاطره را تعیین می‌کنند. نگره‌ی ب، پدیدارشناسی، و برگسون در این امر اتفاق نظر دارند که اندازه‌گیری زمان‌های واقعی مجموعه‌ی ب را پدید می‌آورد. اما پدیدارشناسی مجموعه‌ی ب را فقط یک وجه از زمان عینی آن طور که به آگاهی تعلق می‌گیرد می‌داند، و برگسون استدلال می‌کند که چندگانگی کمی آن انتزاع تجربه‌ی عینی است.<sup>۳۸</sup> در چارچوب ترکیب فعال با سازمان‌دهی قابل فهمش، زمان واقعی، مجموعه‌ی حال‌ها، به مجموعه ب شکل می‌دهد. اما ترکیب‌های منفعل زمان ترکیب فعال را با سازمان‌دهی قابل فهمش، از جمله امکانات کمیت و اندازه‌گیری، ایجاد می‌کنند. ترکیب فعال و مجموعه‌ای که در بر می‌گیرد هرگز به طور کامل فعلیت نمی‌یابند. تا وقتی که چیزی تازه پدید می‌آید، نه مجموعه‌ی حال‌ها می‌تواند به مجموعه‌ای بسته شکل دهد و نه حال زنده‌ی گروونوس به معیار خود دست می‌یابد. ترکیب سوم صورت ابتدایی خنثی و زایای مجموعه‌ی حال‌ها و مفهوم بودن این مجموعه است. این ترکیب آینده، بازگشت ابدی تمایز، شکاف میان گذشته و حال هم‌زیست را نشان می‌دهد و چیزی به واقع تازه و نو خلق می‌کند.

#### توضیحات

- ۱- دولوز در بحث‌های خود از زمان موتیف‌هایی را از رواقیون، دونس اسکوتوس، اسپینوزا، نیچه، و برگسون برمی‌گزیند و نظریات اپیکوری‌ها، لایبنیتس، و کانت را نیز در آنها می‌گنجاند.
- ۲- هوسرل، ۲۸۷: ۱۹۸۲.
- ۳- دولوز، ۱۹۹۱؛ دولوز و پارنه، ۱۹۸۷.
- ۴- دولوز، ۱۹۹۴.
- ۵- همان، ۷۹-۷۰.
- ۶- نک. فصل ۱۱، بخش «یادآوری و آگاهی زمان»؛ دولوز، ۱۹۹۴.
- ۷- بنابراین چهار ترکیب زمان داریم، سه ترکیب منفعل و ترکیب فعال آگاهی که سه ترکیب دیگر ایجاد می‌کنند.
- ۸- دولوز این تناقض‌ها را از برگسون می‌گیرد.
- ۹- دولوز، ۱۹۹۴.
- ۱۰- در مورد اجزا و کل‌ها، نک. فصل ۱۳ [از همین کتاب (Time)]، بخش «هم‌زیستی مجازی».
- ۱۱- همان: ۲۰۸، همچنین نک. دولوز، ۱۹۹۸.
- ۱۲- دولوز، ۱۹۸۶. این برداشتی از تمایزی که برگسون میان اختلاف کمی و اختلاف کیفی برقرار می‌کند.
- ۱۳- نک. فصل ۱۳ [از همین کتاب (Time)]، بخش «هم‌زیستی و مجازی».
- ۱۴- دولوز، ۱۹۸۹.
- ۱۵- نک. فصل ۸ [از همین کتاب (Time)]، «نیچه: بازگشت ادبی».
- ۱۶- نک. فصل ۳ [از همین کتاب (Time)]، بخش «رواقیون: زمان پیوسته».



فلسفه اسلامی

باطل به دو گزاره بسطمی‌یابند که هر یک به معنای دیگری و به تنوع‌هایی پیچیده‌تر اشاره دارند. گرچه هیچ گزاره‌ای نمی‌تواند به معنای خود اشاره داشته باشد، گزاره‌ی دوم تا وقتی که گزاره‌ی اول به معنای دومی اشاره نکند می‌تواند معنای اولی را نشان دهد.

ترکیب سوم خود دوگانه است. عنصر متناقض برهر دو ترکیب قهقرایی و منفصل اثر می‌گذارد. این عنصر که ماهیتا ناقص است گسسته است و هرگز خود را نشان نمی‌دهد، اما در هر دو جنبه‌ی خود باعث ایجاد جلوه‌هایی می‌شود. گزاره‌ای که معنای خود را نشان می‌دهد بی‌معناست. این نامعنا سیری قهقرایی و بی‌پایان ایجاد می‌کند که در آن معنا که در سطح نامعنا را دنبال خود دارد مدام در گزاره‌ای از نوعی برتر دوباره ظاهر می‌شود. در هر مرحله ممکن است سیر قهقرایی متوقف شود و به بدلی مجازی اشاره کند که معنای گمشده را بیان می‌کند. این بدل مجازی از ابعاد گزاره فراتر می‌رود و نسبت به تضادهای درون ابعاد گزاره‌ای که بدل آن است خنثی می‌ماند. این حرکت مداوم بیانگر جابه‌جایی ایزه‌ای سیال و غیرممکن، عنصر متناقض، است. معنا و نامعنا دو ارزش متفاوت مثل درستی و خطا نیستند و یکدیگر را حذف نمی‌کنند. نامعنا عنصر متناقض شرط معنا و در نتیجه همیشه همراه آن است. نامعنا موجد زیادی معناست که پنهان می‌ماند یا در گزاره‌ای در سطحی بالاتر ظاهر می‌شود. عنصر متناقض در عدم توازن مدام با خود پیش می‌رود و تا ابد خود را جابه‌جا می‌کند.

ترکیب‌های زمان بیانگر نمودار تناقض‌اند. ترکیب سوم همچون اصل هستی‌شناسانه‌ی مؤثری عمل می‌کند که معنا را بیان می‌کند. این ترکیب که سخت‌بی‌معناست به شکلی تک صدایی کل معنا را در آن واحد در قالب تهی آیون بیان می‌کند. تناقض در دو جهت حرکت می‌کند و در آن واحد هم معنا و هم نامعنا را تأیید می‌کند. نقطه‌ی منفرد که از خط آیون می‌گذرد مرزی نابرابر را میان صفحات توپولوژیکی ایجاد می‌کند که مجاز را از واقع، و زبان را از اشیا جدا و در عین حال در هر دو سو معنا را بیان می‌کند. تقسیم همیشگی گذشته از آینده به شکل رخدادی اتفاق می‌افتد که به شکلی تک

هوسرل کارکرد استعلایی

ترکیبات منفعل را قبول

داشت، اما جریان زمان را

دارای بنیانی

آگاهانه می‌دانست

میان زمان‌های حال رخ می‌دهد، مدام به گذشته و آینده تقسیم می‌شود، و به‌رخدادی شکل می‌دهد که وحدت‌ها و هویت‌ها را بسط می‌دهد و در عین حال ثبات را از آنها می‌گیرد، اثری که ذاتی علت آن است.<sup>۳۳</sup> مجموعه‌ها به روی کل‌ها گشوده می‌شوند، و چیزها هویت‌شان را به واسطه‌ی هم‌زیستی با تفاوت‌های ناسازگار از دست می‌دهند. بازگشت ابدی این رخداد ناب را بر می‌گیرند، این کل گشوده که همه‌ی رخدادهای آن با یکدیگر ارتباط دارند و تفاوت‌های آنها را به واسطه‌ی فاصله‌گذاری مداوم میان گذشته و آینده تأیید

صدایی توسط فعل در حالت مصدر بیان می‌شود.<sup>۳۳</sup> از آنجا که کل معنا از نامعنا خود صادر می‌شود، عنصر متناقض موجب ترکیب گسسته و منفصل است.

ترکیب سوم که به طور مداوم در حالت عدم توازن باخود قرار دارد و در نتیجه مدام جابه‌جا می‌شود در قالب بازگشت ابدی عنصر متناقض با وجوه نابرابر شتابی نهایت شاخه‌شاخه می‌شود. چیزی تازه پدید می‌آید چون این نقطه‌ی بی‌معنا در جابه‌جایی مداومش از خط آیون می‌گذرد. این جابه‌جایی

## کتاب‌های مرجع سینمایی

سینمای ایران با فرا رسیدن ۲۵ سالگی خود، پس از انقلاب با انتشار ۲۵ کتاب مرجع سینمایی که توسط موزه سینما منتشر خواهد شد، تا حدی به مشتاقان سینما پاسخی درخور می‌دهد. این مجموعه کتاب‌ها شامل، اساسی‌ترین و عمده‌ترین اطلاعات نوشتاری و تصویری در ارتباط با موضوعات مختلف سینمایی در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۸۲ - ۱۳۵۸ خواهد بود.

هر یک از این کتاب‌ها، در حوزه‌ای خاص از رشته‌ها و فعالیت‌های سینمای ایران، منبعی مناسب و مفید برای دانشجویان، محققان، و علاقه‌مندان سینمای ایران می‌باشد.

این آثار که با سرفصل مشترک ۲۵ سال سینمای ایران خواهد بود عبارت‌اند از: فیلم‌های سینمایی (جلد اول ۱۳۷۲ - ۱۳۵۸)، فیلم‌های سینمایی (جلد دوم ۱۳۸۲ - ۱۳۷۳)، گزیده فیلم‌های کوتاه، گزیده سینمای جنگ و دفاع مقدس، گزیده فیلم‌های کودک و نوجوان، گزیده فیلم‌های مستند، کارگردانان، تهیه‌کنندگان، استودیوها و دفاتر فیلمسازی، فیلمبرداران، آهنگسازان و تدوینگران، عکاسی فیلم، طراحی صحنه و لباس، چهره‌پردازی، فیلمنامه‌نویسی، صدا، جلوه‌های ویژه، دوبله، بازیگران، جشنواره‌های سینمایی، جوایز و حضور بین‌المللی، سیما فیلم، سینما و تلویزیون، بنیاد سینمایی فارابی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، خانه سینما، فیلمخانه ملی ایران، انجمن سینمای جوانان ایران، معاونت سینمایی، ویدیو و رسانه‌های تصویری، آموزش سینما، نشریات و کتاب‌های سینمایی.

۱۷- دولوز، ۱۹۸۹.

۱۸- افلاطون به این وجه از رخدادها وقتی اشاره می‌کند که می‌گوید کائنات نمی‌تواند در زمان باشند، مگر آن که از خود هم پیرتر باشند و هم جوان‌تر (نک. فصل ۱ از همین کتاب (Time))، بخش «تصویر متحرک ابدیت: افلاطون».

۱۹- به این ترتیب آیون شبیه کلینامن اپیکوری‌هاست (نک. فصل ۳ از همین کتاب (Time))، بخش «اپیکوری‌ها: زمان - اتم».

۲۰- دولوز، ۱۹۹۴.

۲۱- نک. فصل ۳ از همین کتاب (Time))، بخش «رواقیون: زمان پیوسته»: دولوز، ۱۹۹۰.

۲۲- گرچه از نظر ریاضی نقاط منفرد و یگانه نقاطی‌اند که کارکردها در آنها نامعین‌اند، مثل نقاط انشعاب و انحنا، نقاط منفرد در نقاط حیاتی و مهم قرار دارند: نقطه ذوب، جوش، و غیره. دولوز، ۱۹۹۰.

۲۳- دولوز، ۱۹۹۰.

۲۴- املائی غریب این کلمه نشانه‌ی آن است که تمایز فقط‌هویت‌ها را طبقه‌بندی نمی‌کند، بلکه بر ساختن هویت‌ها مقدم است.

۲۵- نک. فصل ۸ از همین کتاب (Time)).

۲۶- دولوز خط سیر هستی تک‌صدایی را از دوتوس اسکوتوس تا اسپینوزا و نیچه دنبال می‌کند.

۲۷- دولوز، ۱۹۹۰. تمایز میان علل و شبه علل یادآور رویکرد اسپینوزا به علل است (نک فصل ۶ از همین کتاب (Time))، بخش «فعالیت ماده: اسپینوزا و لاینیتس».

۲۸- دولوز، ۱۹۹۰. این همان تناقض چیزی است که لاک‌پشت لوئیس کرول به آشیل می‌گوید.

۲۹- همان.

۳۰- دولوز، ۱۹۹۰.

۳۱- دولوز و گتاری، ۱۹۸۷. دولوز، ۱۹۸۶.

۳۲- «بودن» بیانگر هستی است، یا به بیان بهتر «تبدیل شدن» رخداد را در حالت انشعاب مدام نشان می‌دهد که از مفهوم «دلتنگی برای یگانگی» از نظر هایدگر دور می‌شود.

۳۳- نک. فصل ۶ از همین کتاب (Time))، بخش «فعالیت ماده: اسپینوزا و لاینیتس».

۳۴- پس زمان حال فقط در چارچوب ترتیبات قابل فهم چیزها جایگاهی مشخص دارد. جایگاه آن مشابه باز نمود است، چرا که معنای زمان حال و باز نمود آن با هم به وجود می‌آیند.

۳۵- برای برداشتی دقیق از این خاستگاه، نک. دولوز ۱۹۹۰.

۳۶- نک. فصل ۱۱ از همین کتاب (Time))، بخش‌های «یادآوری و آگاهی به زمان» و «ساختن محتوای ذاتی».

۳۷- فصل ۱۲ از همین کتاب (Time))، بخش «ساختن جریان مطلق زمان».

۳۸- دولوز، ۱۹۹۰؛ همچنین نک. فصل ۱۳ از همین کتاب (Time)).